

رابطه حق حاکمیت، دموکراسی و مردم‌سالاری دینی

محمدحسین طالبی*

تأیید: ۹۴/۷/۲۳

دریافت: ۹۴/۶/۳

چکیده

خدا انسان را برای رسیدن به کمالات والا آفریده است. راه رسیدن به آن کمالات، حرکت صحیح انسانها در مسیر حق و تکلیف است. حق تعیین سرنوشت، یکی از حقوق طبیعی انسانهاست که خدای متعال به آنها عطا کرده است. استیفای صحیح این حق در پوشش حق تعیین حاکم، یکی از مراحل مهم رشد و تکامل انسانها در جامعه بشری است. دین اسلام به عنوان بهترین راهنما برای سعادت‌مندی فردی و اجتماعی بشر است. مردم، هم در عصر حضور پیشوای معصوم 7 و هم در عصر غیبت نقش مؤثری در تشکیل حکومت دارند.

حق تعیین سرنوشت در عصر حضور پیشوای معصوم 7 به مردم این حق را می‌دهد که آنها امر حکومت و تدبیر امور اجتماعی خویش را به‌دست شخص غیر معصوم نسپارند، بلکه از روی آگاهی و با اختیار، پیشوایان معصوم را انتخاب کرده و آنان را اسوه زندگی خود قرار داده و از آنها به‌طور کامل پیروی کنند.

مردم بر اساس حق تعیین سرنوشت خویش در عصر غیبت، با شرکت مستقیم یا غیر مستقیم^۱ در انتخابات تعیین رهبری، در صدد استیفای حق خویش برآمده و از میان کسانی که دارای شرایط عمومی رهبری در عصر غیبت هستند را انتخاب می‌کنند.

این نوع مردم‌سالاری در جهان، بهترین نوع مردم‌سالاری است که امروزه در ادبیات سیاسی به آن مردم‌سالاری دینی گفته می‌شود. تنها نمونه عملی این نوع حکومت مردم‌سالار در جهان معاصر، با عنوان جمهوری اسلامی ایران به‌طور بالنده به حیات خود ادامه می‌دهد.

واژگان کلیدی

مردم‌سالاری دینی، حق تعیین سرنوشت، هدف آفرینش انسان، پیشوای معصوم 7، نقش مردم در تعیین رهبر، جمهوری اسلامی ایران

* دانشیار فلسفه حقوق پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: mhtalebi@rihu.ac.ir

مقدمه

مردم‌سالاری یا دموکراسی در نگاه اول، واژه‌ای پرتطرفدار در میان مردم است؛ زیرا این مفهوم به‌طور مستقیم بر اهمیت نظر مردم در امر حکومت دلالت دارد. حکومت‌های مردم‌سالار، یعنی حکومت‌های جمهوری، پیشینه نسبتاً طولانی در تاریخ تمدن بشر دارند. تاریخ فلسفه سیاسی از وجود این نوع حکومت در یونان باستان در چند سده قبل از میلاد مسیح 7 خبر می‌دهد. امروزه بیشتر نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان، نظامی جمهوری و مردم‌سالارند. هویت این نظام‌های مردم‌سالار یکسان نیست؛ هرچند اصل اولی رایج در همه آنها این است که رأی اکثریت مردم برای تعیین حاکم و شیوه حکومت او مورد توجه است.

مردم‌سالاری در یک دسته‌بندی عام به مردم‌سالاری دینی و غیر دینی تقسیم می‌شود. معنای این امر آن است که هرچند شاکله نظام‌های مردم‌سالار بر اساس رأی بیشتر مردم است، اما محتوای یک نظام مردم‌سالار، گاه محتوایی دینی و گاهی غیر دینی است. محتوای نظام‌های سیاسی مردم‌سالار غیر دینی نیز یکسان نیست. این نظام‌های سیاسی به مکتب‌های فکری متنوع در عصر کنونی وابسته‌اند. برخی از آنها با مکتب اصالت آزادی، نسبتی وثیق دارند. به این نوع نظام سیاسی، «لیبرال‌دموکراسی» گفته می‌شود. برخی دیگر از آنها به لحاظ محتوا به مکتب اصالت جامعه‌گرایی دارند. این نوع نظام‌های حکومتی مردم‌سالار به نام «جمهوری سوسیالیستی» شناخته می‌شوند. همچنین انواع دیگر نظام‌های سیاسی مردم‌سالار غیر دینی وجود دارند که در جای خود باید به آن پرداخت.

هدف از این نوشتار، اثبات عقلی (و فلسفی) این امر است که بهترین نوع مردم‌سالاری در یک نظام سیاسی، مردم‌سالاری دینی، آن هم به شیوه حکومت اسلامی پیشوایان معصوم : تحت عنوان «نظام سیاسی امامت» و نیز به شیوه حکومت اسلامی جانشینان امام معصوم 7 در عصر غیبت با عنوان «نظام حکومتی ولایت فقیه» است. در این راستا، نخست، هدف از خلقت بشر، یعنی مقام انسان کامل تبیین می‌شود.

دوم، راه رسیدن به آن مقام بیان می‌گردد. سوم، حق تعیین حاکم در پرتو حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از راه‌های رسیدن به مقام انسان کامل توضیح داده می‌شود. ملاک عقل برای تعیین پیشوا، چهارمین مرحله این نگارش است. پنجم، دین اسلام بهترین منبع راهنما برای سعادت‌مندی فردی و اجتماعی بشر و بهترین منبع علمی برای اداره جامعه معرفی شده است. ششم، نقش مردم در اجرای حکومت دینی، هم در نظام سیاسی امامت و هم در نظام حکومتی ولایت فقیه تبیین خواهد شد. در پایان، نمونه‌ای موفق از نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی در عصر حاضر معرفی می‌شود.

مقام انسان کامل؛ هدف از خلقت بشر

همه ما انسانها مخلوق خدای متعال هستیم. هدف او از خلقت انسانها فراهم کردن زمینه‌های رشد و تکامل همه‌جانبه بشر در این دنیا و رسیدن به سعادت جاویدان در سرای دیگر بوده است. به این دلیل او در سرشت همه آدمیان گرایش به نیکی‌ها را قرار داده است. انسانها با استمداد از قوای عقلانی و علوم و حیاتی که خدا بر پیامبران عرضه داشته است، می‌توانند خود را به بالاترین مدارج کمال و پایدارترین درجات لذت و سعادت برسانند. آن مقام والای آدمیت که همه انسانها شایستگی آن را دارند، مقام انسان کامل نامیده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۰۲؛ همو، ۱۳۸۷، ج ۵/۲، ص ۱۹۵).

بر اساس نگرش واقع‌بینانه اسلامی، انسان از زمانی که به دنیا می‌آید تا وقتی که از دنیا می‌رود، همواره برای رسیدن به آن مقام والا که مظهر تام کمال‌های ربانی است، باید تلاش کند. این باید فطری برخاسته از خوی کمال‌طلبی انسان است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ج ۵/۲، ص ۴۶) که خدای متعال در سرشت او به ودیعه گذاشته است.^۲ در یک کلام، هدف از آفرینش انسان آن است که تا حد ممکن خود را به مقام انسان کامل نزدیک کند.

راه رسیدن به مقام انسان کامل

هر فرد انسان برای رسیدن به آن مقام والا باید مسیر حق و تکلیف را بپیماید. برخی

از حقوق که خدای متعال در این مسیر به انسانها داده است، حقوق طبیعی، یعنی ذاتی و فطری هستند. به بیان دیگر، این حقوق را خدای متعال در ذات و طبیعت همه افراد بشر قرار داده است. به این دلیل، همه حقوق طبیعی، حق‌هایی عمومی هستند. حقوقی مثل حق حیات، حق آزادی، حق تعلیم و تربیت، حق‌هایی فطری و از جمله حقوق طبیعی بشر به‌شمار می‌روند. این حقوق همزاد بشر بوده و تا آخرین لحظه زندگی در این دنیا همراه او هستند (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۸).

نکته بسیار مهم و قابل توجه آن است که بر اساس آموزه‌های اسلامی ارائه شده در دانش فلسفه حق، شایستگی‌ها تا وقتی مصداق حق هستند که در راستای مطلوب واقعی انسان؛ یعنی در مسیر سعادت و تکامل انسان به خدمت گرفته شوند. اگر این امکانات در طریق شقاوت بشر به کار روند، عنوان حق را از دست می‌دهند (طالبی، ۱۳۹۲، ش ۷۴-۷۵، ص ۱۷۹).

برای نمونه، حق حیات، حقی طبیعی است که خدای متعال به هر انسان از آغاز خلقتش به او عطا کرده است. هدف از اعطای این حق به انسان آن است که او در مسیر تکامل خویش به سوی کمالات ربانی از آن استفاده کند و خود را به مقام انسان کامل نزدیک سازد. اگر این عطیه؛ یعنی موهبت حیات، در مسیری غیر از تکامل نفس به کار گرفته شود تا زمانی که انسان در آن مسیر منحرف قرار دارد، بر شقاوت خود می‌افزاید و به تدریج حق حیات شخص شقی حقیقت خود را از دست می‌دهد. گاهی ممکن است این شخص در مسیر گمراهی، عملی انجام دهد که آن عمل سبب سلب دفعی حق حیات از او شود؛ مثل آنکه فردی که مسلمان زاییده شده، با وجود علم به حقیقت دین اسلام، به‌طور آگاهانه کافر شود، به چنین شخصی مرتد فطری گفته می‌شود. همچنین اگر کسی مسلمان بی‌گناهی را آگاهانه و از روی ظلم بکشد، حق حیات شخص قاتل در معرض اختیار وارثان مقتول قرار می‌گیرد؛ به طوری که اگر آنها بخواهند، می‌توانند با عمل قصاص، موهبت حیات را از قاتل سلب کنند.^۳

کوتاه سخن آنکه، همه حقوق فطری انسان تا زمانی حق هستند که در مسیر تقرب

به خدا و نزدیک شدن او به مقام والای انسان کامل به کار گرفته شوند. انسان با استفاده و استیفای این حقوق، خود را به هدف والای خدای متعال در آفرینش انسان نزدیک می‌کند.

حق تعیین حاکم در پرتو حق تعیین سرنوشت

یکی از حقوق مورد توجه در دانش فلسفه سیاسی، حق مالکیت بر خویشتن یا به تعبیری دیگر، حق تعیین سرنوشت یا حق حاکمیت بر خود است. این حق یکی از لوازم حق آزادی است که خدای متعال در اختیار انسان قرار داده و به بشر امر فرموده از آن حفاظت کند. به عبارت دیگر، حق آزادی، همانند حق حیات، یکی از حقوق واجب الاستیفای آدمیان است؛ همانطور که انسان باید از حق حیات خویش مراقبت کند و آن را در معرض خسارت یا نابودی قرار ندهد، باید از حق آزادی خویش نیز به خوبی حفاظت کند و خود را در معرض هیچ نوع بردگی انسانهای دیگر قرار ندهد. امام علی 7 در این باره می‌فرماید: «برده دیگران مباش؛ زیرا خدا تو را آزاد آفریده است».⁴

حق تعیین سرنوشت یکی از شاخه‌های حق مالکیت است. مراد از حق مالکیت، شایستگی جواز تصرف در شیء مملوک است؛ به صورتی که هیچکس جز مالک یا بی‌اذن مالک مجاز نباشد در مملوک تصرف کند. ملک در اینجا منحصر در اموال و نیز امور مادی نیست، بلکه امور معنوی؛ مانند آبرو، اعمال، ویژگی‌های شخصیتی و قوای نفس را نیز شامل می‌شود. هر انسان، همچنانکه مالک اموال خویش است، مالک اعضاء و جوارح، آبرو، قوای نفسانی و صفات شخصیتی خود نیز هست. همه این امور متعلق حق مالکیت انسان هستند.

در یک کلام، هر انسان به‌طور تکوینی دارای حق مالکیت نسبت به اموال، اعضای بدن، جان (نفس و قوای آن)، ویژگی‌های شخصیتی، حیثیت فردی و اجتماعی و اعمال و اختراعات خویش است. لازمه داشتن حق مالکیت آن است که انسان بر همه این امور تسلط داشته باشد و دیگران بدون اذن او حق تصرف در آن امور را نداشته باشند. دلیل

عقلی وجود چنین حقی، علم حضوری هر انسان به تسلط بر نفس خویش و صفات و قوای نفس خویش و تسلط بر اعضای بدن و افعال خویش است.

حاصل آنکه، مدیریت خویشتن در امور فردی و اجتماعی که به حق تعیین سرنوشت معروف شده است، از شاخه‌های حق مالکیت است. بر اساس این حق، همه مردم بر سرنوشت خویش مسلط هستند. حق تسلط بر سرنوشت خویشتن حقی طبیعی و از انواع حق مالکیت است که خدای متعال آن را همانند حق حیات و حق آزادی، به همه انسانها عطا فرموده و آنها را به مراقبت از این حق فراخوانده است. به تعبیر دیگر، حق حاکمیت بر خویشتن، همانند حق حیات و حق آزادی، از جمله حقوق واجب‌الاستیفاست.

در اینجا مشکلی توجه خواننده را به خود جلب می‌کند. از یک سو، حق حاکمیت بر خویشتن حقی است طبیعی که انسانها باید از آن حفاظت کنند. از سوی دیگر، جامعه انسانی باید قانونمند و دارای نظم اجتماعی باشد. جامعه برای حفظ نظم و انضباط خویش نیازمند حاکم است که قوانین موضوعه را اجراء کرده و خطاکاران را از ظلم کردن به دیگران بازدارد. شخص حاکم باید بر دیگران حکومت کند و دیگران باید از او اطاعت کنند تا در زندگی خویش کامیاب شوند. مشکل تناقض این است که انسانها، از یک سو، باید از حق طبیعی حاکمیت بر خویشتن حفاظت کنند و به کسی اجازه ندهند بر آنان مسلط گردد و از سوی دیگر، برای حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج باید حق حاکمیت خود را بر خویشتن در امور اجتماعی به حاکم واگذار کنند. این دو حکم عقلی؛ یعنی حکم عقل به وجوب حراست و عدم واگذاری حق حاکمیت بر خویشتن در امور اجتماعی به فردی دیگر و حکم عقل به لزوم واگذاری این حق به حاکم، به‌طور ظاهر با هم در تعارض هستند.

راه حل این تعارض ظاهری آن است که گفته شود همه انسانها قبل از آنکه مالک خود باشند، مخلوق و مملوک خالق خویش، یعنی خداوند متعال هستند. انسانها به‌خودی خود حق ندارند، حتی در اعضای بدن خویشتن تصرف کنند؛ چون بدن آنها ملک خداوند است. بر این اساس، تصرف در بدن خویش (چه رسد به تصرف در امور دیگران)

نیز به هیچ صورت جایز نیست، مگر آنکه مالک حقیقی آن، یعنی خداوند تعالی اجازه تصرف در آن را داده باشد. حق تسلط و حکومت هر کس بر خویشتن نیز حقی است که اولاً و بالذات حق خداست و او این حق را به انسانها تفویض فرموده است. آنها نباید این حق را در امور اجتماعی به کسی واگذار کنند، مگر آنکه خدای متعال به آنها اجازه واگذاری آن را داده باشد.

به تعبیر دیگر، انسانها حق ندارند بدون اذن خدا فرد دیگری را به عنوان حاکم و فرمانروای خویش برگزینند. حاکم جامعه سرپرست اعضای جامعه در امور اجتماعی است. مسؤولیت حفاظت از جان و مال و نوامیس مردم بر عهده اوست. او وظیفه دارد در آن جامعه قوانینی را اجراء کند که خدای جهان به عنوان خالق و مالک افراد جامعه تعیین کرده است. او وظیفه دارد با اجرای صحیح قوانین اسلام ناب، مردم آن جامعه را به سوی رستگاری و مقام قرب ربانی هدایت کند. بنابراین، واگذاردن حق حکومت بر خویش در امور اجتماعی به شخص دیگر، تنها و تنها با اجازه خدای متعال انجام شدنی است؛ زیرا خداوند مالک حقیقی مردم است و تا او اجازه ندهد، مردم نمی‌توانند این حق را به دیگری واگذار کنند.

مشارکت مردم در تعیین رهبر

دانستیم که حق حکومت اولاً و بالذات، حق خدای متعال است. این حق را خدا به همه مردم در تدبیر امور خویشتن عطا فرموده و آنان را به پاسداری از آن فراخوانده است. کسی حق ندارد این حق خویش را به شخص دیگری واگذار کند، مگر اینکه خدای متعال چنین اجازه‌ای را به صاحب حق داده باشد. اکنون پرسش این است که آیا خدای متعال به انسانها اجازه داده است حق حاکمیت بر خویشتن را به دیگری واگذار کنند؟ به عبارت دیگر، آیا داشتن جامعه سیاسی و مشارکت مردم در آن جامعه از راه تعیین حاکم، امری ضروری است؟ اگر بخواهیم به این پرسش پاسخ مناسب بدهیم باید ابتدا بدانیم اولاً هدف از داشتن نظام سیاسی و ثانیاً هدف نظام سیاسی در اسلام چیست.

هدف از داشتن نظام سیاسی

روشن است که داشتن نظام سیاسی در یک جامعه امری ضروری و بدیهی است؛ زیرا آحاد جامعه، هر یک دارای خواست و انگیزه مخصوص به خود هستند که در بسیاری موارد با خواست و انگیزه دیگر اعضای آن جامعه ناسازگار است. برای جلوگیری از برخورد اراده‌ها و در پی آن ایجاد هرج و مرج در آن جامعه، عقل حکم می‌کند که در آن جامعه نظام حقوقی ایجاد گردد تا با وضع قوانین و مقررات و پیروی از آنها امنیت و عدالت در آن جامعه تأمین شود. به تعبیر دیگر، داشتن یک نظام حقوقی در هر جامعه بشری به حکم عقل ضرورت دارد و چون اجرای نظام حقوقی در جامعه به مجری - حاکم - نیازمند است، هر جامعه برای آسایش اعضای خویش نیازمند حاکم است. حاکم با استعانت از دیگر کارگزاران، هم قوانین را در جامعه اجراء می‌کند و هم با خاطیان و نقض‌کنندگان قانون برخورد کرده، آنها را به مجازات می‌رساند. بنابراین، هدف از داشتن نظام سیاسی در جامعه دست کم دو چیز است:

۱. تأمین امنیت

با توجه به آنچه بیان شد، وجود دستگاه حاکمه قدرتمند یا به عبارت دیگر، وجود نظام سیاسی در هر جامعه از ضروریات عقلی است. اگر جوامع بشری دارای نظام حکومتی نباشند، هرج و مرج و عدم امنیت، اولین آسیب اجتماعی آن جامعه است. بنابراین، یکی از اهداف ایجاد نظام سیاسی، تأمین امنیت افراد جامعه است. امنیت، شاخه‌های متعددی دارد. مهمترین نوع امنیت، امنیت جانی است. تأمین امنیت جانی مردم به‌طور مستقیم از راه تأمین و استیفای حق حیات افراد جامعه صورت می‌گیرد. بنابراین، یکی از ضروری‌ترین وظایف نظام‌های سیاسی، حفاظت از جان اعضای جامعه است.

۲. اجرای عدالت

گفته شد که یکی از وظایف رئیس دستگاه حاکمه در نظام سیاسی هر جامعه، اجرای صحیح قوانین و برخورد با نقض‌کنندگان قانون است. بر این اساس، یکی دیگر

از اهداف ایجاد نظام سیاسی در هر جامعه، اجرای عدالت است. انسانها در سایه اجرای عدالت می‌توانند به آرامی در کنار هم زندگی با نشاط توأم با فعالیت در عرصه‌های گوناگون، به منظور جلب منافع بیشتر و اجتناب از خسارت‌های قطعی یا محتمل داشته باشند.

عدالت به معنای دادن حق هر کسی به اوست (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴؛ فارابی، ۱۳۸۲، ص ۶۱).^۵ بنابراین، در پرتو عدالت، حقوق همه افراد تأمین می‌شود. از اینجا بر این نکته مهم دست می‌یابیم که اجرای عدالت از تأمین امنیت مهمتر است؛ زیرا دستاورد عدالت عام‌تر از دستاورد امنیت است. امنیت در سایه استیفای حق حیات افراد به دست می‌آید، اما عدالت، همراه با استیفای همه حقوق آنها تأمین می‌شود. به همین دلیل، اجرای عدالت از تأمین دیگر منافع اجتماعی، مثل رفاه اقتصادی و ... نیز اهمیت بیشتری دارد.

هدف نظام سیاسی اسلام

یکی از اهداف تشکیل نظام سیاسی در اسلام، همانند هر نظام سیاسی مردم‌سالار تأمین منافع اجتماعی مردم است. برقراری امنیت و اجرای عدالت دو امری هستند که در رأس منافع اجتماعی آحاد جامعه اسلامی قرار دارند. با این همه، هیچیک از این امور، هدف نهایی در نظام سیاسی اسلام نیست. آنچه که در دیگر نظام‌های سیاسی به عنوان هدف اصلی دنبال می‌شود، در نظام سیاسی اسلام به عنوان مقدمه رسیدن به هدف نهایی تلقی می‌گردد. اما هدف اصلی نظام سیاسی اسلام چیست؟

ایجاد حیات طیبه

دین اسلام مجموعه‌ای کامل از معارف، فرامین و پیشنهادهاست که خدای متعال به عنوان آفریننده جهان، از جمله انسان، آن را در دسترس بشر قرار داده است. این مجموعه دربردارنده بهترین برنامه زندگی انسان است که چنانچه به آن عمل شود، آدمی را به بالاترین درجات رشد و کمال ممکن می‌رساند. عمل کردن به برنامه جامع اسلام موجب به وجود آمدن فضیلتی در انسان به نام تقوا می‌شود. در ادبیات قرآنی، به

موقعیتی که انسان در پرتو اجرای کامل این برنامه در سایه تقوا، برای خویش فراهم می‌کند، حیات طیبه (زندگی پاکیزه) گفته می‌شود.^۶ آدمی با داشتن حیات طیبه می‌تواند به مقامی برسد که در ادبیات دینی، مقام انسان کامل یا مقام خلیفة‌اللهی نامیده می‌شود.^۷ این درجه، بلندترین مقام قابل دستیابی برای یک انسان است. مقام انسان کامل نزدیک به مقام خداوندی، - مقام الوهیت - است. به شهادت قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام **۹** در زندگی خویش به آن مقام والا رسید.^۸

حال که دانستیم هدف نهایی دین اسلام تربیت انسان برای رسیدن به بالاترین مقام انسانیت است و نیز دانستیم که تنها راه رسیدن به آن هدف والا رعایت تقوا در همه شؤون زندگی و در یک کلام، داشتن حیات طیبه است، باید بدانیم این هدف غایی در همه بخش‌های دین اسلام مورد نظر است، هم در امور فردی، مثل اخلاق فردی و هم در روابط اجتماعی؛ مانند روابط سیاسی، اقتصادی و غیره. کوتاه سخن آنکه، رسیدن به مقام انسان کامل، اصلی‌ترین هدف دین مبین اسلام در همه ساحت‌های زندگی فردی و اجتماعی بشر است.

همچنانکه این هدف، آرمان نظام اخلاقی و حقوقی اسلام است، این هدف، غایت نظام سیاسی اسلام نیز هست. بنابراین، همه حقوق و تکالیفی که خدا برای بشر قرار داده است، به منظور هدایت او به سوی حیات طیبه و رسیدن وی در این نوع حیات به مقام انسان کامل است. هر آنچه در این راستا وسیله‌ای برای تأمین آن هدف والا قرار گیرد، به دلیل ارزش ذاتی و اصیل آن هدف، ارزش تبعی پیدا می‌کند، اما اگر آن وسایل و مقدمات به سوی آن هدف مقدس جهت‌گیری نشوند، از نگاه اسلام دارای ارزش نخواهند بود.

برای نمونه، اجرای عدالت، تأمین امنیت یا رفاه اجتماعی که امروزه از اهداف غایی نظام‌های سیاسی مردم‌سالار به‌شمار می‌روند، می‌توانند در نظام سیاسی اسلام وسایلی برای تحقق هدف غایی باشند؛ یعنی ایجاد حیات طیبه‌ای که در آن آحاد جامعه به سوی مقام انسان کامل در حال حرکت هستند. اگر این امور در راستای ایجاد جامعه پاکیزه قرار نگیرند، از نظر اسلام ارزشمند نخواهند بود.

حال که هدف اصلی نظام سیاسی اسلام را شناختیم، باید پرسشی را که در صدر بحث مطرح کردیم، پاسخ دهیم. پرسش این بود که آیا خدای متعال به انسانها اجازه داده است حق حاکمیت بر خویشان را به دیگری واگذار کند؟ به عبارت دیگر، آیا از نظر اسلام، مشارکت مردم در جامعه سیاسی از راه تعیین حاکم، امری ضروری است؟

روشن است که چون اولاً هدف اسلام ایجاد حیات طیبه و فراهم کردن زمینه رشد و تکامل انسانهاست و ثانیاً داشتن جامعه پاکیزه دارای حیات طیبه، مشروط به جلوگیری از هرج و مرج در آن جامعه است و ثالثاً برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظم اجتماعی، تعیین حاکم برای همه انسانها در یک جامعه امری ضروری است. عقل حکم می‌کند خدای متعال که حکیم مطلق است، حتماً حق تعیین سرنوشت؛ یعنی تعیین حاکم را به مردم داده است تا کسی را به عنوان رهبر خویش انتخاب کنند.

ملاک عقل برای تعیین پیشوا

گفته شد هدف غایی نظام سیاسی اسلام، رسیدن انسانها به مقام انسان کامل از راه داشتن حیات طیبه در جامعه‌ای آرمانی است. حال باید بدانیم ملاک عقل برای تعیین حاکم چیست. به بیان دیگر، آیا انسانها با استفاده از حق خدادادی تعیین سرنوشت می‌توانند هر کسی را که مایلند به عنوان حاکم جامعه خویش انتخاب کنند؟

مسئلاً از نظر عقل، کسی باید عنان حکومت را در جوامع بشری به دست گیرد که بتواند جامعه را به هدف غایی خود سوق دهد؛ یعنی بتواند مردم را به سوی حیات طیبه در راستای رسیدن به مقام والای انسان کامل هدایت کند. بر این اساس، انسانها برای رسیدن به این مقصود و تشکیل جامعه‌ای با زندگی پاکیزه که در آن محیط مساعد برای رشد و تکامل بشر فراهم باشد، آزاد نیستند به هر کس با هر شرایطی که می‌خواهند رأی دهند و او را به عنوان حاکم انتخاب کنند. به تعبیر دیگر، نظام‌های سیاسی مطلقاً مردم‌سالار که هر فردی در آن می‌تواند با استفاده از رأی بیشتر مردم، حاکمیت را به دست گیرد، از نگاه فلسفه سیاسی اسلام،

امری غیر قابل قبول است؛ چه بسا، حاکم مورد تأیید بیشتر مردم نتواند جامعه را به سوی سعادت رهبری کند.

بنابراین، ملاک اصلی عقل برای تعیین پیشوا در نظام سیاسی اسلام توانایی شخص حاکم در هدایت کردن مردم به سوی کمالات بشری است.

پرسش بالا را به گونه‌ای دیگر می‌توان پرسید: آیا از نظر فلسفه سیاسی اسلام، داده‌های عقلی بشر به تنهایی می‌تواند آحاد جامعه را به حیات طیبه و مقام والای انسان کامل هدایت کند؟ به عبارت دیگر، آیا تکیه بر عقل حسابگر و خودبنیاد در دوره جدید می‌تواند بشر را در چارچوب نظام‌های سیاسی معاصر مردم‌سالار؛ مانند لیبرالیسم یا سوسیالیسم و... سعادتمند گرداند؟

ناکافی بودن عقل در تدبیر امور اجتماعی بشر

با توجه به اینکه هدف آفرینش انسان، هدف دین اسلام و به‌طور خاص، هدف نظام سیاسی اسلام رسیدن افراد به مقام والای انسان کامل از راه حیات طیبه است، پرسش بالا را می‌توان چنین پاسخ داد:

خدای متعال به عنوان تنها آفریننده جهان، آرزوی دیرینه و آرمان فطری بشر را دستیابی به مقام والای انسان کامل قرار داده است. او مسیری را که به آن مقام بلند خلیفه‌اللهی منتهی می‌شود، به انسان نشان داده است. آن مسیر، برنامه جامع دین اسلام است که بشر با اجرای آن به زندگی پاکیزه دست می‌یابد؛ هرچند عقل، یکی از منابع شناسایی معارفی است که انسانها را به جامعه آرمانی هدایت می‌کند، اما این منبع برای تشخیص و تدبیر همه امور اجتماعی کافی نیست. به این دلیل، امروزه در جوامعی که در آنها نظام‌های سیاسی مردم‌سالار حاکم‌اند و ادعا می‌شود که تدبیر امور اجتماعی در آن نظام‌های سیاسی به دست عقل جمعی^۹ سپرده شده است، بحران‌های بی‌شماری وجود دارد. از این رو، مردم‌سالاری مطلق و تکیه غیر مشروط بر آرای انسانها به هیچوجه جامعه را به سعادت مطلوب نمی‌رساند.

راه چاره چیست؟ اگر عقل نمی‌تواند یگانه منبع برای تدبیر امور اجتماعی مردم

باشد، بشر برای اداره جامعه خویش و حل معضلات آن باید از کدام منبع دیگر کمک بگیرد تا بتواند به حیات طیبه دست یابد؟

نیاز به منبع وحیانی در اداره امور اجتماعی

برای آنکه آدمی بتواند به کمالات والای بشری برسد و با استفاده از آن، سعادت جاویدان را تحصیل کند، لازم است مسیر رسیدن به آن کمالات والا را به خوبی شناسایی کند. این مسیر با چراغ دانش روشن می‌شود. کدام دانش می‌تواند این مسیر را نورافشانی کند؟

تجربه نشان داده است که عقل بشر در ارائه راه روشن برای دستیابی انسانها به جامعه مطلوب و آرمانی، توانایی کافی نداشته است. علت این امر آن است که دانشی که انسانها را به هدف متعالی نظام سیاسی اسلام و ایجاد حیات طیبه در جامعه بشری هدایت می‌کند، باید از منبعی خطاناپذیر جوشیده باشد. آن منبع نورانی، ذات اقدس حضرت احدیت است که همه جهان هستی را با اراده حکیمانه خویش آفریده و انسان کامل را در این جهان، جانشین خود ساخته و الگویی برای تکامل دیگران قرار داده است.

خدای متعال بر دیگر انسانها واجب فرموده که اگر بخواهند به سعادت ابدی برسند، باید در زندگی خود از الگوی انسان کامل پیروی کنند و سخنان او را که برخی از منبع وحی نبوی و برخی از منبع عقل ربانی بر آمده است، ملاک نظر و عمل خویش قرار دهند.

حاصل آنکه تجربه نشان داده است، عقل بشر به تنهایی نمی‌تواند در اداره امور جامعه بر آن دانش خطاناپذیر دست یابد و به‌طور کامل بر مشکلات فائق آید، بلکه برای رسیدن انسانها به سعادت ابدی باید به دنبال ایجاد حیات طیبه در جامعه باشد. در این راستا، افزون بر استفاده از یافته‌های قطعی عقل، بشر باید از علوم وحیانی نیز به قدر کافی استفاده کند.

پرسش این است که چگونه بشر، علوم وحیانی را که در دسترس انسان کامل است،

به دست بیاورد. در طول تاریخ زندگی بشر، کم نبوده‌اند انسانهای کاملی که در پرتو ارتباط با خدا به علوم و حیانی دست یافته و کوشیدند جوامع انسانی را به سوی سعادت ابدی هدایت کنند. برخی از این انسانهای کامل دارای شریعت مستقل بوده و از طرف خدای متعال، دین جدید برای مردم آورده‌اند. امروزه ما انسانهای آخرالزمان به آموزه‌های کدام دین رجوع کنیم؟

دین اسلام، بهترین منبع راهنما برای سعادت‌مندی فردی و اجتماعی بشر

درست است که ادیان ربانی، متعدد بوده‌اند، اما اصول کلی و روح حاکم بر همه آنها مشترک بوده است؛ هرچند این ادیان در اصول و کلیات همسو بوده‌اند، اما در بسیاری از جزئیات اختلاف داشته‌اند. به این دلیل، همواره دین بعدی ناسخ دین قبلی بوده است. معنای این امر آن است که با تشریح دین جدید، دین قبلی از درجه اعتبار ساقط شده است؛ زیرا آخرین دینی که از طرف خدا بر مردم عرضه شد و مردم آخرالزمان مکلف به پیروی از آن شده‌اند، دین اسلام است. بشر امروز برای یافتن راه سعادت ابدی، افزون بر استفاده از یافته‌های قطعی عقل باید از دریافته‌های و حیانی دین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین و تنها دین جاودانه و معتبر استفاده کند. این مجموعه کامل، دربردارنده علوم اعتقادی در بخش نظر و مشتمل بر دستورالعمل‌های رفتاری در حوزه عمل است.

مکتب نورانی اسلام، انسانها را در تدبیر امور زندگی فردی و اجتماعی خود به استفاده توأم از عقل و وحی فراخوانده است. خدای متعال، این دو منبع نورانی علمی را که هر یک مؤید دیگری است، در دسترس بشر قرار داده است. عقل برهان‌مند به‌طور مستقیم در دسترس همه افراد بشر قرار گرفته، اما علوم و حیانی که عقل را یارای فهم مستقل آن نیست، به‌طور غیر مستقیم بر بشر عرضه شده است. این دانش ربانی بر قلب مطهر پیامبر گرامی اسلام ﷺ به عنوان برترین انسان کامل و عالی‌ترین خلیفه خدا عرضه شد. آن حضرت با استفاده از این منبع نورانی دانش، جامعه را به سوی فلاح و رستگاری هدایت فرمود؛ هرچند وحی و پیامبری، پس از رحلت وی خاتمه یافت، اما

خلافت الهی و هدایت مردم تعطیل نشد. جانشینان معصوم پیامبر به عنوان انسانهای کامل، یکی پس از دیگری از طرف خدای متعال به منصب امامت و راهنمایی مردم نصب شدند و با ارتباط محکمی که با خالق هستی داشتند، مقام جانشینی خدا را به خوبی ارج نهادند و تا آنجا که مردم به آنها رجوع کردند، درصدد برآمدند تا جامعه اسلامی را به سوی حیات طیبه و سعادت جاویدان هدایت کنند.

دلیل نصب پیامبر ﷺ و جانشینان او از طرف خدای متعال برای رهبری جامعه بشری چیست؟

ادله نصب پیشوایان معصوم : به عنوان حاکم بر مردم از طرف خدا

در راستای نیازمندی مردم به منبع و حیانی و دانش ربانی برای ایجاد حیات طیبه در جامعه بشری، دانش معصومانه پیامبر ﷺ و برگزیدگان از خاندان او در اختیار مردم قرار گرفت. این دانش از منبع علوم ذاتی ربانی خداوند بلندمرتبه، ساطع می‌شد. خدای متعال، حق ذاتی حکمرانی خویش بر مردم را در زمان حیات پیامبر به وی و پس از او به جانشینان معصومش عطا فرمود تا آنها با استفاده از علوم خطاناپذیر خود، جامعه انسانی را با روشن بینی به سوی فلاح و رستگاری هدایت کنند. این امر، هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی دارد.

دلیل عقلی

دلیل عقلی نصب پیامبر ﷺ و جانشینان معصوم : او بر پیشوایی انسانها از طرف خدای متعال آن است که حق حکومت بر مردم، اولاً و بالذات از آن خدایی است که بشر را خلق کرده است؛ زیرا او تنها مالک و صاحب اختیار همه موجودات، از جمله انسان است. خداوند متعال این حق خود را به کامل ترین انسان در هر عصر تفویض می‌کند تا او وظیفه رهبری مردم و هدایت جامعه بشری را به سوی سعادت ابدی به خوبی انجام دهد. دلیل تفویض حق حکومت از طرف خدا بر انسانهای کامل، علم خطاناپذیری است که آنها در اثر پرهیزگاری از راه اتصال به منبع نورانی دانش، یعنی علم ذاتی خدای متعال به دست آورده‌اند.

به بیان دیگر، دلیل عقلی بر اینکه چرا خداوند بزرگ به عنوان صاحب حق فرمانروایی، حق خویش را به انسان کامل در هر عصر تفویض کرده است، آن است که انسانهای کامل در پرتو تقوا و تقرب به خدای متعال به منبع علم ربانی متصل شدند و از این راه بر دانش شیوه هدایت مردم دست یافتند و توانایی اداره جامعه را از حضرت قادر متعال کسب کردند. بنابراین، حکومت پیشوای معصوم 7 تجلی حکومت خدا بر مردم بوده و بهترین شیوه حکومت است. در این نوع از حکومت، انسانها از راه پیروی و اطاعت از انسان کامل، اطاعت از خدا را تجربه می‌کنند و در پرتو اجرای صحیح احکام دین اسلام به رستگاری می‌رسند؛ زیرا احکام و معارف دین اسلام که خدای متعال برای بشر وضع کرده است، بهترین برنامه زندگی بشر آخرالزمانی برای رسیدن به سعادت است.

دلیل نقلی

مراد از دلیل نقلی، آیات قرآن کریم و روایاتی است که از حضرات پیشوایان معصوم : درباره نصب آنها از طرف خدا به فرمانروایی بر مردم بیان شده است. دلایل نقلی هر دو امر؛ یعنی نصب پیامبر و جانشینان او بر منصب حکومت بر مردم از قرار زیر است:

۱. دلیل نقلی نصب پیامبر 9 بر حکومت بر مردم

در قرآن کریم، آیات متعددی بر این مطلب دلالت دارند که خداوند بزرگ اولاً و بالذات دارای حق ولایت و فرمانروایی بر مردم است و او این حق را به پیامبر 9 واگذار فرموده و مردم را به اطاعت از او فرا خوانده است. برخی از این آیات عبارتند از:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» (آل عمران(۳): ۳۲ و ۱۳۲)؛ از خدا و پیامبر 9 اطاعت کنید.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (مائده(۵): ۹۲)؛ از خدا اطاعت کنید و از پیامبر 9

فرمان برید.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (الانفال(۸): ۲۰ و ۲۰)؛ از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

۲. دلیل نقلی نصب جانشینان پیامبر بر حکومت بر مردم

همچنین، خدای متعال حق حکمرانی را پس از پیامبر اکرم به اوصیای او به عنوان انسانهای کامل و اولی الامر عطا فرموده است. آیه شریفه زیر یکی از دلایل این مطلب است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۴): (۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امور خویش فرمان برید.

از نظر خدای متعال، اولیای امور و رهبران امت اسلامی پس از پیامبر و که در آیه فوق به آن اشاره شد، چه کسانی هستند؟ آیه‌ای دیگر از قرآن کریم به‌طور کنایی به اولین رهبر امت اسلامی پس از پیامبر اسلام اشاره کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵): (۵۵)؛ منحصرأ ولی و رهبر شما (مردم) خدا، پیامبر او و کسانی هستند که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع صدقه می‌دهند.

به اتفاق مفسران شیعه و عده‌ای از مفسران اهل سنت، این آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب 7 به عنوان اولین وصی و جانشین پیامبر و نازل شده است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۶ق، ج ۹، ص ۱۵۴-۱۵۳). البته روایات متعددی نقل شده است که پیامبر در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت در مسیر بازگشت از حجة الوداع از طرف خدای متعال، حضرت علی 7 را به عنوان رهبر امت اسلامی پس از خویش به مردم معرفی کرده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۰۸).

همچنین، روایات مختلفی از پیامبر و نقل شده است که ایشان نام همه امامان پس از خویش را به عنوان اوصیاء و رهبران امت اسلامی به مردم معرفی کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۶، ص ۱۹۷-۱۹۵). رهبران جامعه اسلامی در عصر پس از پیامبر، همگی انسانهای کامل و از خاندان پیامبر اسلام بوده و هستند.

نقش مردم در اجرای حکومت دینی در عصر حضور معصوم 7

روشن است که یک جامعه در صورتی به سعادت می‌رسد که مردم آن جامعه از

روی اختیار خویش به حکومت پیامبر و امام معصوم به عنوان نمایندگان خدا در جهان، گردن نهند و هدایت‌های آنها را بپذیرند و فرامین آنها را در زندگی خویش عملی سازند. در غیر این صورت، دیگران عنان حکومت را به دست می‌گیرند و خواسته‌های خود را بر مردم تحمیل می‌کنند و چون دانش خطاناپذیر ندارند، به جای هدایت مردم، آنان را به سوی گمراهی و شقاوت می‌کشانند؛ چنانکه تاریخ اسلام، بعد از رحلت پیامبر 9 بر این امر گواهی می‌دهد.

حتی اگر مردم، حکومت معصوم 7 را بپذیرند، اما از او اطاعت نکنند، به رستگاری نخواهند رسید؛ همچنانکه در عصر حکومت علوی و پس از آن، در زمان حکومت امام حسن مجتبی 7، مردم به خوبی از انسان کامل فرمانبری نکردند و او را در مبارزه با گمراهی‌ها تنها گذاشتند.

همه آنچه گفته شد، مربوط به زمانهایی است که انسان کامل در جامعه بشری، همانند انسانهای دیگر حضور ظاهری داشته باشد و مردم بتوانند با او در تماس باشند. حال می‌خواهیم بدانیم آیا وجوب اطاعت از خلیفه‌الله به عنوان پیشوای معصوم 7 سبب زیر پا گذاشتن حق تعیین سرنوشت افراد در جامعه می‌شود. به بیان دیگر، چگونه می‌توان با وجود تعیین رهبر امت اسلامی از طرف خدا، به مردم حق تعیین سرنوشت و انتخاب رهبر داد. آیا حق مردم در تعیین حاکم با نصب پیشوای معصوم 7 از طرف خداوند سازگار است؟ پاسخ این پرسش، کلید حل یکی از غامض‌ترین و در عین حال، مهمترین مسائل فلسفه سیاسی اسلام است.

در دانش فلسفه حق، ثابت شده است که حقوق در یک دسته‌بندی بر دو نوع هستند: ۱. حق‌های واجب‌الاستیفاء؛ ۲. حق‌های جائز‌الاستیفاء (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۹۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۲-۲۴۱). حقوق جائز‌الاستیفاء، حق‌هایی هستند که استیفای آنها به انتخاب صاحب حق واگذار شده است. اگر صاحب حق بخواهد، می‌تواند از استیفای آن صرف نظر کند. برای مثال، حق نمایندگی مجلس قانونگذاری یکی از حقوق‌های جائز‌الاستیفاءست. انسانها حق دارند خود را در معرض نمایندگی مجلس قرار داده و اگر انتخاب شوند، در سمت نمایندگی فعالیت کنند.

در مقابل، حقوق واجب‌الاستیفاء به حقوقی گفته می‌شود که به هیچوجه اسقاط آنها بر صاحب حق جایز و روا نباشد. بر صاحب حق لازم است در چنین مواردی از حق خود پاسداری کرده و به هیچوجه نگذارد چنین حقی از او ضایع شود. نه خود از آن صرف نظر کند و نه اجازه دهد دیگران آن را زیر پا گذارند (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۶).

برای نمونه، حق حیات، یکی از انواع حقوق واجب‌الاستیفاء بشر است. انسانها باید در هر شرایطی از این حق پاسداری کنند. هم خود صاحبان حق و هم دیگران مکلفند از چنین حقی حراست کنند. به این دلیل است که آدمیان حق ندارند کاری انجام دهند که به حق حیات آنها آسیب می‌رساند، نه خود را با دست خود به هلاکت بیندازند و نه به دیگران اجازه دهند زندگی آنان را از بین ببرند. بنابراین، حق حیات با اینکه حق است و انسان می‌تواند به وسیله آن به سوی مقام انسان کامل نزدیک شود، حقی است که با تکلیف حفظ آن درآمیخته است.

نکته مهم دیگر آن است که خدای متعال که آفریننده انسان است و حق حیات را به انسانها عطا کرده، این حق را به‌طور مطلق در اختیار ما قرار نداده است، بلکه او راه استفاده و چگونگی استیفاء این حق را به بشر آموخته است. برای مثال، خدا اجازه نمی‌دهد انسانها از هر طریق ممکن ادامه حیات دهند، بلکه به بشر یاد داده است حتماً از راه حلال، زندگی خویش را ادامه دهد، غذای حلال بخورد، مسکن حلال تهیه کند و ... بنابراین، حق حیات، حقی واجب‌الاستیفاءست که دستورالعمل استیفاء آن را خدای متعال در قالب گزاره‌های دینی بیان کرده است. *پیشگامانی در مطالعات فقهی*

حق آزادی و حق مالکیت نیز همانند حق حیات از حقوق واجب‌الاستیفاء هستند. این دو حق نیز مانند حق حیات، حقی مطلق نیستند، بلکه خدای متعال دستورالعمل استیفاء آنها را به بشر آموخته و شیوه استفاده از آنها را در چارچوبی معین قرار داده است.

حق تعیین سرنوشت نیز یکی از انواع حق مالکیت است. این حق از جمله حقوق واجب‌الاستیفاءست که خداوند آن را به همه انسانها عطا کرده و به آنها چگونگی استفاده از آن را یاد داده است. او فرموده است که مردم در عصر حضور پیشوای معصوم 7

امر حکومت و تدبیر امور اجتماعی خویش را به دست شخص غیر معصوم نسپارند، بلکه پیشوایان معصوم را اسوه زندگی خود قرار داده و با اختیار خویش آنان را انتخاب کرده و از آنها پیروی کنند. این انتخاب، پیروی و اطاعت‌پذیری که به صورت‌های گوناگون، خود را نشان می‌دهد، نقش مشارکتی مردم را در امر حکومت در عصر حضور پیشوای معصوم 7 در جامعه برجسته کرده است. مردم با تن‌دادن به حکومت امام معصوم، او را در اجرای فرامین ربانی خدای متعال یاری کرده و جامعه را به جامعه‌ای آرمانی تبدیل می‌کنند. مردم با اسوه‌قراردادن حاکم الهی، حیات طیبه را در جامعه ایجاد کرده و آن را گسترش می‌دهند و به این وسیله خود و جامعه را به مقام قرب خداوندی نزدیک می‌کنند. مردم با این مشارکت اختیاری، ولی خدا را در تشکیل نهادهای اجتماعی عدالت‌محور یاری رسانده و از او در تحکیم بنیادهای حکومتی حمایت می‌کنند.

بنابراین، مردم‌سالاری دینی در عصر حضور پیشوای معصوم 7 به معنای آن است که مردم نقش بسیار برجسته‌ای در انتخاب آن حضرت به عنوان حاکم و رهبر جامعه اسلامی و در پیروی از او در جهت سعادت‌مندی خویش دارند. خدای متعال استیفای حق انتخاب امام را واجب ساخته و از مردم خواسته است با اختیار و اراده آزاد خویش و از روی آگاهی و بصیرت از پیشوای معصوم در زمان خویش پیروی کنند. اگر مردم به پیشوای معصوم 7 گرایش نداشته و او را به عنوان رهبر امت اسلامی انتخاب نکنند، مسلماً جامعه اسلامی آرمانی تشکیل نخواهد شد و امت اسلامی به سعادت لایق خویش نخواهد رسید. بنابراین، در اندیشه اسلام ناب؛ یعنی بر اساس تفکر شیعه دوازده امامی، مردم نقش بسیار پررنگی در برپایی حکومت اسلامی در عصر حضور پیشوای معصوم 7 دارند.

حکمرانی پیشوایان غیر معصوم در عصر غیبت

آنچه تاکنون بیان شد مربوط به زمانی است که رهبر معصوم 7 در جامعه حضور ظاهری داشته باشد، اما در زمانی که پیشوای معصوم در جامعه حضور ظاهری ندارد،

حکم عقل درباره تعیین حاکم چیست؟ به دیگر سخن، اگر زمانی همانند زمان حاضر، انسان کامل در دسترس بشر نباشد و به اصطلاح، عصر غیبت باشد، عقل برای مدیریت جامعه چه کسی را پیشنهاد می‌کند؟

نظریه عقلی ولایت فقیه

پاسخ عقل این است که چون برنامه دین قبلاً از طرف خدا به وسیله پیامبر و امام، در دسترس مردم قرار گرفته است، در عصر غیبت پیشوای معصوم 7، کسی باید مدیریت جامعه را برعهده گیرد که بیشترین شباهت را به انسان کامل، یعنی پیشوای معصوم 7 در امر اداره جامعه داشته باشد.

مهمترین ویژگی‌های انسان کامل در امر اداره جامعه سه چیز است:

نخست، علم به فرامین خدای متعال؛ یعنی علم به مقررات دینی برای هدایت انسانها؛ دوم، دوری از خودخواهی، هواپرستی و منفعت‌طلبی؛ یعنی داشتن ملکه تقوا و خداترسی در امر اداره امور مردم؛ سوم، توانایی مدیریت جامعه بشری.

از نظر عقل، کسی که در عصر غیبت بیشترین شباهت را به انسان کامل در این سه ویژگی داشته باشد، در امر حکومت بر مردم مناسب‌تر از دیگران است. به بیان دیگر، اگر کسی در عصر غیبت انسان کامل در برآیند این سه امر، سرآمد دیگران باشد، او بهتر از همه و تنها او می‌تواند و باید مسؤولیت مدیریت و رهبری انسانها را برعهده گیرد.

در ادبیات فقهی اسلام ناب؛ یعنی در فقه شیعه امامیه، به کسی که بیشترین شباهت را به امام معصوم 7 در ویژگی‌های گفته‌شده داشته باشد، ولی فقیه و به جایگاه او منصب ولایت فقیه گفته می‌شود.

نقش مردم در اجرای حکومت دینی در عصر غیبت

دانستیم حق تعیین سرنوشت یکی از انواع حق مالکیت است؛ این حق همانند دیگر حقوق طبیعی بشر، مثل حق حیات، نوعی از انواع حقوق واجب‌الاستیفاست که خداوند متعال آن را به همه انسانها عطا کرده است. حق تعیین سرنوشت، حقی مطلق نیست؛ یعنی انسانها نمی‌توانند هر کسی را که دلشان می‌خواهد به عنوان حاکم برگزینند، بلکه

این حق، حقی مقید است و خدای متعال قیود آن را بیان کرده و شیوه استفاده از این حق را هم در عصر حضور پیشوای معصوم 7 و هم در عصر غیبت به بشر آموخته است. خدا فرموده است که مردم در عصر حضور پیشوای معصوم، امر حکومت و تدبیر امور اجتماعی خویش را به دست شخص غیر معصوم نسپارند، بلکه پیشوایان معصوم را اسوه زندگی خود قرار داده و با اختیار خویش از آنان پیروی کنند.

همچنین، خدای متعال در عصر غیبت پیشوای معصوم 7 شرایطی را برای مردم به منظور استیفای حق تعیین سرنوشت قرار داده است. چون فلسفه آفرینش انسان؛ چه در عصر حضور معصوم و چه در عصر غیبت، رسیدن یا نزدیک شدن انسان به مقام والای انسان کامل است، مردم در عصر غیبت نیز همانند مردم عصر حضور، به طور مطلق حق تعیین سرنوشت ندارند، بلکه این حق آنها مقید به شرایطی است که در پرتو آن، فلسفه آفرینش تأمین شود. آنان باید کسی را به عنوان پیشوا و حاکم جامعه برگزینند که او بیشترین توان را در میان مردم برای ایجاد حیات طیبه داشته باشد.

هم به دلایل عقلی و هم به دلایل نقلی که در جای خود اثبات شده است، خداوند حق حاکمیت را که حق ویژه خود اوست، در عصر غیبت به فردی عطا کرده است که بیشترین شباهت را به پیشوای معصوم 7 در خصوصیت‌های زیر داشته باشد: هم قوه تدبیر و توان مدیریت اجتماعی داشته باشد و هم به لحاظ تقوا و خداترسی، فردی عادل و با تقوا باشد. همچنین حاکم باید به لحاظ فقهی در همه مسائلی که به اداره جامعه و روابط درونی و بیرونی آن مربوط است، مجتهد باشد و بتواند حکم خدا را به درستی در مسائل مستحدثه و غیر مستحدثه پیش آمده از منابع فقهی کشف کند.

نقش مردم در عصر غیبت برای تعیین حاکمی که هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی، اوصاف او را تعیین کرده‌اند، بسیار برجسته است. مردم با شرکت مستقیم یا غیر مستقیم^۱ در انتخابات تعیین رهبری درصدد استیفای حق واجب الاستیفای خویش برآمده و از میان کسانی که دارای شرایط عمومی رهبری در عصر غیبت هستند، کسی را که مناسب‌تر می‌دانند، انتخاب می‌کنند. این نوع مردم‌سالاری در جهان، بهترین نوع مردم‌سالاری است که امروزه در ادبیات سیاسی به آن مردم‌سالاری دینی گفته می‌شود.

دلیل بهتر بودن این شکل از مردم‌سالاری آن است که مردم ذاتاً و از روی فطرت خویش همواره به دنبال دریافت لذت‌های پایدار کمالات حقیقی هستند. همه انسانها حیاتی را می‌طلبند که در آن مرگ نباشد، قدرتی را می‌خواهند که در آن عجز نباشد، به دنبال علمی هستند که در آن جهل نباشد، رفاه و آسایشی جاودانه می‌خواهند. در صورتی آنها به این لذت‌ها می‌رسند که زندگی‌شان در شاهرخ دین اصیل و غیر تحریف‌شده قرار داشته و با اراده آزاد خویش حاکمی را برگزینند که از راه اجرای قوانین نورانی ربانی، زمینه‌ساز فراهم شدن لذت‌های پایدار کمالات حقیقی برای مردم باشد.^{۱۱}

بنابراین، مردم منحصراً در سایه دینداری و بندگی خدای متعال و انتخاب حاکمی شایسته که دارای شرایط عام رهبری است، می‌توانند آرزوی فطری و دیرینه خود را عملی سازند. آنها با ایجاد حکومت دینی و با تشکیل جامعه‌ای دارای حیات طیبه تلاش می‌کنند خود را به فلسفه آفرینش انسان برسانند که همانا رسیدن یا نزدیک شدن به مقام انسان کامل از راه بندگی خداست.

بر این اساس، حکومت مردم‌سالاری دینی بهترین نوع حکومت در جهان است.

جمهوری اسلامی ایران، نمونه موفق مردم‌سالاری دینی در عصر حاضر

آنچه تاکنون دانستیم تحلیل فلسفی بهترین شیوه حکومت مردمی (مردم‌سالاری) در جهان بود. اینک می‌خواهیم بدانیم آیا چنین حکومتی در جهان وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش مثبت است. در جهان کنونی یک نمونه از حکومت مردم‌سالاری دینی که در آن سعی شده است معیارهای حکومتی مطابق با معارف مکتب اهل بیت : باشد، وجود دارد. این حکومت، نظام جمهوری اسلامی ایران است.

نظام جمهوری اسلامی در ایران، هم نظامی مردم‌سالار؛ یعنی دارای شاکله جمهوری است که بر اساس رأی مردم، هم به‌طور مستقیم و هم غیر مستقیم اداره می‌شود و هم نظامی دینی است؛ یعنی مقررات موجود در آن موافق با شریعت اسلام ناب، یعنی مکتب اهل بیت : است.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، مردم خداپرست و آزادیخواه ایران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی، مطابق ۱۹۷۹ میلادی، نظام حکومت طاغوت سرنگون شد و پس از ۲۵۰۰ سال، جای خود را به نظام حکومتی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه داد. در عصر غیبت برای اولین بار در جهان، پیروان مکتب اهل بیت : در کشور ایران، نظام مردم‌سالار دینی ایجاد کردند.

این نظام حکومتی دارای دو بعد است: ۱. جنبه محتوایی؛ ۲. جنبه ظاهری. جنبه محتوایی نظام سیاسی ایران جنبه‌ای دینی است. به بیان دیگر، همه قوانین موجود در کشور ایران؛ اعم از قانون اساسی، قوانین عادی و مقررات موضوعه در دستگاه‌های مختلف قضایی و اجرایی، برگرفته از معارف مکتب تشیع است. اگر قانونی در این کشور مخالف با قوانین اسلام ناب باشد، اعتبار ندارد. در اصل چهارم قانون اساسی کشور جمهوری اسلامی ایران چنین آمده است:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و... (ولی‌پور، ۱۳۸۹، ص ۳۱).

جنبه ظاهری و شکلی نظام حکومتی ایران، جمهوری است؛ یعنی بر اساس خواست اکثر مردم بنا شده است. به تعبیر دیگر، نظام جمهوری اسلامی ایران نظامی مردم‌سالار است. مردم در این نظام سیاسی همه‌کاره‌اند؛ هم رهبر را به‌طور غیر مستقیم انتخاب می‌کنند؛ یعنی با تشکیل مجلس خبرگان رهبری و انتخاب نمایندگان برای آن مجلس در انتخاب رهبر و حاکم اسلامی؛ یعنی ولی فقیه ایفای نقش می‌کنند و هم او را در وضع قوانین نافع از راه انتخاب نمایندگان مجلس قانونگذاری به نام مجلس شورای اسلامی یاری می‌دهند و هم اینکه در اجرای قوانین در جامعه به رهبر خود کمک می‌کنند؛ بدین صورت که فردی را از میان خویش به عنوان رئیس جمهور و مسئول دستگاه اجرایی کشور برگزیده و به رهبر معرفی می‌کنند.

مردم‌سالاری در کشور ایران به عنوان یکی از اصول قانون اساسی مورد تأکید واقع شده است. این امر، نه تنها در امور کلان قانونگذاری و اجرای آن مورد توجه است، بلکه در امور جزئی کشور و رسیدگی به اوضاع استانها، شهرها، روستاها و نظایر آن نیز اهمیت دارد. در اصل ششم و هفتم قانون اساسی می‌خوانیم:

در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر آنها یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد (همان، ص ۳۲).

طبق دستور قرآن کریم: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» و «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، شوراها: مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند (همان).

امروزه بیش از ۳۶ سال از عمر جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد. هیچ کشوری در دنیا در این ۳۶ سال به اندازه کشور ایران انتخابات برگزار نکرده است. بنابراین، نظام سیاسی ایران، مردم‌سالارترین نظام سیاسی در جهان است.

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست آمده از این نگارش امور زیر است:

۱. انسان برای رسیدن به فلسفه آفرینش باید به حوزه حقوق و تکالیف خود به خوبی واقف بوده و آن را عملی سازد.
۲. خدای متعال به عنوان آفریننده و مالک انسان، منشأ همه حقوق و تکالیف بشر است.
۳. حق تعیین سرنوشت، یکی از حقوق واجب‌الاستیفای انسان است.
۴. عقل بشر به تنهایی نمی‌تواند مصادیق حاکم مناسب را تعیین کند، بلکه خدای متعال که منشأ حق است، پیشوایان معصوم 7 را به عنوان راهنمایان و رهبران انسانها برای ایجاد حیات طیبه معرفی کرده است.

۵. عقل بشر با اقتباس از فلسفه تعیین امام توسط خدای متعال، شرایط رهبر غیر معصوم را در عصر غیبت تعیین می‌کند. ملاک اصلی عقل برای تعیین پیشوا در نظام سیاسی اسلام توانایی حاکم در هدایت مردم به سوی کمالات بشری است.

۶. مردم نقش بسیار مهمی در تعیین حاکم اسلامی، هم در عصر حضور پیشوای معصوم 7 و هم در عصر غیبت دارند. به این دلیل، مردم‌سالاری دینی با تفسیری که ارائه شد، بهترین نوع مردم‌سالاری است.

۷. جمهوری اسلامی ایران، نمونه عملی نظام سیاسی مردم‌سالار دینی در عصر غیبت است.

۸. اگر مردم جهان با فلسفه آفرینش خویش به‌خوبی آشنا شوند، اسلام ناب را به عنوان بهترین برنامه هدایت‌گر بشر شناخته و از آن پیروی می‌کنند. آنگاه در صدد اصلاح حق تعیین سرنوشت خود برآمده و حاکمی را برای رهبری خود انتخاب می‌کنند که عقل ربانی بشر شرایطش را تعیین کرده است. در سایه تعیین رهبر مناسب، در جامعه آرمانی خویش حیات طیبه را برپا کرده و به دنبال آن به سعادت فردی و اجتماعی می‌رسند.

یادداشت‌ها

۱. شرکت غیر مستقیم مردم در انتخابات تعیین رهبری، صورت‌های مختلفی دارد. یکی از آن صورت‌ها این گونه است که مردم، نمایندگانی را انتخاب کنند که آنها رهبر را از میان گزینه‌های موجود تعیین می‌کنند.
۲. «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات (۱۰۰): ۸)؛ و هرآینه انسان شدیداً نیکس (یعنی کمالات) را دوست دارد.
۳. «مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِئِيهِ سُلْطَاناً» (اسراء (۱۷): ۳۳)؛ و آن کس که مظلوم کشته شده برای ولایت سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم.
۴. «لا تكن عبد غيرك فقد جعلك الله حراً» (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

5. Aquinas, Thomas (1993) *Commentary on Aristotle's Nichomachean Ethics*, in C. I. Litzinger trans., Notre Dame: Dumb Ox Books.

Aristotle (1962) *The Politics*, in T. A. Sinclair trans., Middlesex: Penguin Books.

۶. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (انفال (۸): ۲۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می‌خوانند که به شما حیات می‌بخشد...

و نیز در آیه‌ای دیگر چنین می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» (نحل (۱۶): ۹۷)؛ هر مرد یا زن با ایمان که کار نیک انجام دهد، به او زندگی پاکیزه عطا می‌کنیم...

۷. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره (۲): ۳۰)؛ و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود به درستی که من بر روی زمین خلیفه (نماینده) خلق کرده‌ام...

۸. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (نجم (۵۳): ۹-۸)؛ (به خدا) نزدیک و نزدیکتر شد تا به اندازه دو کمان یا کمتر.

در این آیه، قرب معنوی به قرب مکانی تشبیه شده است.

9. Common sense.

۱۰. شرکت غیر مستقیم مردم در انتخابات تعیین رهبری، صورت‌های مختلفی دارد. یکی از آن صورت‌ها این گونه است که مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند که آنها رهبر را از میان گزینه‌های موجود تعیین کنند.

۱۱. بر اساس دهها دلیل عقلی و نقلی، تنها دین تحریف‌نشده در جهان معاصر، مکتب فکری اهل بیت پیامبر اسلام ۹، یعنی مکتب تشیع دوازده امامی است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، چ ۲، ۱۳۸۵.
۴. جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۵. طالبی، محمدحسین، «واکاوی مفهوم حق به مثابه موضوع دانش فلسفه حق»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، ش ۷۵-۷۴، ۱۳۹۲.
۶. -----، درآمدی بر فلسفه حق، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
۷. فارابی، ابونصر، فصول منتزعه، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران: سروش، ۱۳۸۲.

۸. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۰. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱ و ۲، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۱. -----، خودشناسی برای خودسازی و به سوی خودسازی (مجموعه آثار)، ج ۵/۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷.
۱۲. -----، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ج ۲، ۱۳۸۰.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، نفحات القرآن، ج ۹، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین ۷، ۱۴۲۶ق.
۱۴. ولی پور، ابراهیم، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مهربان نشر، ۱۳۸۹.

